



سیاست متعالیه از منظر حکمت متعالیه*

آیت الله جوادی آملی

چکیده

سیاست متعالیه سیاستی جهانی و فراگیر است و انسان را حی متأله می‌داند، نه حیوان ناطق. بر اساس حکمت متعالیه، دنیا و آخرت انسان به دست خود او ساخته می‌شود و تنظیم این امر با سیاست متعالیه صورت می‌گیرد. مقاله حاضر، مبانی و مؤلفه‌های سیاست متعالیه را از منظر حکمت متعالیه تحلیل و تبیین می‌کند.

کلید واژه‌ها: سیاست، سیاست متعالیه، فلسفه سیاسی اسلام، حی متأله، حکمت متعالیه.

*. نوشتار حاضر حاصل سخنرانی آیت الله جوادی آملی در افتتاحیه همایش سیاست متعالیه از منظر حکمت متعالیه در تاریخ ۱۳۸۷/۱۲/۰۳ می‌باشد که توسط حجة الاسلام والمسلمین دکتر سیدمحسن میری (حسینی) تنظیم شده است.

جایگاه سیاست متعالیه

جایگاه سیاست متعالیه را باید در حکمت متعالیه جستجو کرد. حکمت یا نظری است یا عملی؛ حکمت نظری از بود و نبود و حکمت عملی از باید و نباید بحث می‌کند. چنین تقسیمی برای علم حکمت، مسبوق به تقسیم معلوم است؛ یعنی تا معلوم (بود و نبود و باید و نباید) نداشته باشیم، علمی با عنوان حکمت نظری که از بود و نبود بحث کند و علمی به نام حکمت عملی که از باید و نباید سخن بگوید، پدید نمی‌آید. بنابراین ابتدا این تقسیم مطرح می‌شود که موجود یا حقیقی است که چه ما باشیم یا نباشیم، دارای هستی است یا اعتباری که به وجود ما بستگی دارد و اگر ما نباشیم، آن نیز نخواهد بود. در مرحله بعد این مطلب مطرح می‌شود که علمی که از موجود حقیقی بحث می‌کند، حکمت نظری و علمی که از موجود اعتباری بحث می‌کند، حکمت عملی نام دارد.

ذهن پرسشگر در ادامه این بحث با این سؤال مواجه می‌شود که در هندسه علوم و مسائل، جایگاه بحث از مسئله «الموجود اما حقیقی و اما اعتباری» کجاست؟ آیا جایگاه آن در فقه است یا در اصول یا یکی دیگر از علوم اعتباری یا هیچ‌کدام؟ پاسخ آن است که این مسئله نه در علوم اعتباری، که در فلسفه و مربوط به حکمت نظری می‌باشد. حکمت نظری که متکفل جهان‌بینی است، آنچه در جهان می‌بیند یا بود و نبود (به عنوان موجود حقیقی) است یا باید و نباید (به عنوان موجود اعتباری) که بررسی بود و نبود را خود به عهده دارد و تحلیل باید و نباید را به ضلع دیگر خود یعنی حکمت عملی می‌سپارد.

به هر حال، این بحث که «الموجود اما حقیقی و اما اعتباری» مسئله‌ای فلسفی است و در هیچ علم دیگری چنین بحثی مطرح نمی‌شود. البته واژه «إمّا» در اینجا به معنای شک و تردید نیست؛ بلکه در معنای علم و حکم و قطعیت به کار رفته است. توضیح اینکه گاهی کسی شباهی را از دور می‌بیند و به دلیل تردید می‌گوید این شبح یا زید است یا عمرو که در اینجا علم مطرح نیست؛ اما گاهی این «یا» را بر اساس علم و قطع به کار می‌بریم و می‌گوییم «عدد یا زوج است یا فرد»؛ این بدان معناست که من یقین دارم اگر عددی زوج باشد، دیگر فرد نیست و اگر فرد باشد، زوج نیست و محال است عددی نه زوج باشد و نه فرد و نیز محال است عددی هم زوج باشد و هم فرد. در اینجا واژه «یا» مبتنی بر علم و جزم است، نه شک و تردید؛ زیرا جزم به تنافی بین موضوع و محمول است. بر این اساس

اگر بخواهیم فضایای دیگر را هم تبیین کنیم، با این «امّا»ی جزمی تبیین می‌کنیم که به تناقض برمی‌گردد.

بنابراین «الموجود إمّا حقیقی و إمّا اعتباری» مسئله‌ای فلسفی است و حکمت هم یا نظری است یا عملی. مرحوم علامه در اصول فلسفه و روش رئالیسم و به دنبال آن در نهایتاً الحکمه و بلائیه الحکمه ادراک را به حقیقی و اعتباری تقسیم کرده که این صرفاً نمونه‌ای از آن بحث قبلی یعنی تقسیم موجود به حقیقی و اعتباری است. این بحث از آن جهت در فلسفه مطرح می‌شود که این دانش با نظر وسیع خود می‌تواند آغاز، انجام و همه جهات را مورد توجه قرار دهد. عقل فلسفی نه وابسته به زمان است و نه محدود به مکان و به همین دلیل می‌تواند آغاز و انجام را یکجا ببیند و بگوید آنچه در عالم بود، هست و خواهد بود، از این دو حالت بیرون نیست؛ یا حقیقی است یا اعتباری.

انسان، حی متألّه

ابن‌سینا در بخش پایانی شفا از این منظر به تبیین سیاست پرداخته که انسان مدنی بالطبع است و لذا نیاز به قانون و راهنما دارد؛ اما در اشارات که از قوی‌ترین و عمیق‌ترین کتاب‌های اوست، بحث را به گونه دیگری پیش برده است. وی ابتدا از معنای عبادت، زهد و عرفان و از عبادت عابدان، زاهدان و عارفان سخن به میان آورده، سپس می‌گوید این امر نیازمند رهبری، سیاست و نبوت است. حال در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که دلیل اینکه ابن‌سینا مسئله سیاست را به عبادت، زهد و عرفان مربوط دانسته، نه به امور مورد توجه سایر نظریه‌پردازان چیست؟ خواجه نصیر رحمته الله در ذیل این بحث فرموده است دلیل اینکه بوعلی سیاست را در اینجا مطرح کرده و کلمه حکمت متعالیه را هم در همین نمط ذکر نموده، این است که شمار زیادی از متفکران، انسان را حیوان ناطق می‌دانند و در پاسخ «الانسان ما هو؟» می‌گویند: «حیوان ناطق»؛ اما دین، انسان را نه حیوان ناطق، که حی متألّه می‌داند و در صورت انحراف از این مسیر، او «كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (سوره اعراف، آیه ۱۷۹) خواهد بود. تعبیر قرآن تحقیقی است، نه تحقیری و صدر و ساقه این کتاب ادب است و نمی‌خواهد با کسی به زشتی سخن بگوید و بر این اساس، از واقعیت و باطن این افراد سخن می‌گوید. همان‌گونه که در بیان نورانی امام سجاد و امام باقر علیهما السلام در صحنہ عرفات آمده است که فرموده‌اند: «مَا أَكْثَرَ الضَّجِيجَ وَ أَقَلَّ الحَجِيجَ» (بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۲۴) یعنی

اینان واقعا حیوانند و درک این واقعیت همان گونه که در آیه شریفه ﴿لَمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾ (سوره ق، آیه ۳۷) آمده، از سه طریق امکان پذیر است: راه شهود، راه گوش و راه صبر؛ یا باید چشم دل باز کرد و واقعیت را دید، یا به سخن وحیانی گوش فرا داد و یا اینکه مدتی صبر کرد و سپس مشاهده نمود که اینان بعد از مرگ به صورت حیوان درمی آیند. در نتیجه اینکه قرآن فرمود: ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ (سوره اعراف، آیه ۱۷۹) تحقیر، سب و لعن نیست؛ بلکه تحقیق است. اگر به برکت امام سجاد و امام باقر علیهما السلام در صحنه عرفات، شهود ممکن گردد، معلوم می شود کسی که امام معصوم خود را رها کند و به راه دیگری برود، باطنش این گونه است. راه دیگر درک این حقیقت، پذیرش فرمایش معصوم است و آخرین و سومین راه هم صبر تا روز حشر است تا معلوم شود اینان چگونه محشور می شوند. بنابراین باید تعریف انسان به حیوان ناطق را به فراموشی سپرد.

حاصل آنکه بنیان سیاست، متکی بر حی متاله یعنی زنده الهی اندیش بودن انسان است. بوعلی علیه السلام ضمن اینکه حکمت متعالیه را در نمط دهم مطرح می کند (الاشارات و التنبیها، ص ۱۵۱)، بحث نبوت، زهد و تقوا را در نمط نهم / اشارات (نمط العارفین) در امتداد نبوت ذکر می کند.

صدرالمتألهین علیه السلام نیز همین مبحث را در کتاب المبدأ والمعاد در سی صفحه و در الشواهد الربوبیه در پنجاه صفحه بازگو و شکوفا کرده است. حکمت متعالیه با تکیه بر اینکه انسان حی متاله است، نه حیوان ناطق، آمده تا بخش بود و نبود را خود به عهده گیرد و بخش باید و نباید را هم به حکمت عملی بسپرد و میان بود و نبود با باید و نباید پیوند برقرار کند تا بتوان با بهره گیری از مقدمه ای از بود و نبود و مقدمه ای از باید و نباید، به تشکیل قیاس پرداخت و نتیجه گرفت؛ زیرا اگرچه حکمت نظری عهده دار مبانی فکری و ادله اولی سیاست و اداره کشور و تأمین نیازهای جامعه است، جایگاه این بحثها در بخش حکمت عملی است، نه در بخش نظری حکمت متعالیه. بر این اساس نباید توقع داشت با اصالت وجود، حرکت جوهری، جسمانیة الحدوث بودن نفس، قانون علیت و مانند آن بتوان راهی به سیاست یافت.

انسان، معمار چهار بنا

در حکمت متعالیه به استناد اینکه باید مبانی را از حکمت نظری گرفت، تبیین سیاست

تازه حفر کرده بودند و منتظر جنازه بودند و چه قبرهای فروریخته را؛ اما نه ماری دیدم و نه عقربی. از قبرها پرسیدم: علما به ما می‌گویند در قبر مار و عقرب است؛ اما من مار و عقربی نمی‌بینم؟ این قبرها در جواب گفتند: ما حشره و مار و عقربی نداریم؛ بلکه انسان‌ها اینها را با خود می‌آورند.

اگر سیاست ما در دیانت ما نباشد، نمی‌توانیم مسئله سیاست را در امتداد نبوت قرار دهیم و اگر در حکمت متعالیه یا سایر حکمت‌ها سیاست در ذیل مسئله نبوت مطرح می‌شود، برای این ساختوساز است؛ چرا که برزخ را باید خودمان بسازیم.

مقطع سوم: قیامت

در قیامت هم زمین را رایگان به ما می‌دهند و در آنجا: ﴿لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا﴾ (سوره انسان، آیه ۱۳) دیگر برق، شمس، قمر و وسایل نورانی دیگری نیست. عده‌ای در جای بسیار تاریک به سر می‌برند که حتی راه جهنم را هم نمی‌شناسند و این عذابی است فوق عذاب. یک عده هم چشم و مسیرشان روشن است. این دو گروه کنار هم هستند؛ اما یکی روشن است و یکی تاریک. آنجا را که روشن است، چه کسی روشن کرده و آن مکان دیگر را چه کسی تاریک کرده است؟ بر اساس آیه کریمه ﴿يَسْعَىٰ نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾ (سوره حدید، آیه ۱۲) خود شخص آن را روشن کرده، جای وسیع دارد؛ در حالی که عده دیگر در تاریکی هستند.

مقطع چهارم: بهشت

در اینجا نیز زمین را به ما می‌دهند؛ ولی کسی در آنجا چیزی نساخته است. این «غرف مبنی» و «انهار تجری» را ما باید بسازیم. به تعبیر لطیف مرحوم امین‌الاسلام در مجمع البیان این تفجیر است، نه انفجار. خدای سبحان فرمود «يَنْفَجِرُنَّ»؛ بلکه فرمود: ﴿يُنْفَجِرُونَهَا﴾ (سوره انسان، آیه ۶)؛ یعنی فردی بهشتی نشانه‌ای می‌گذارد و همان‌جا چشمه می‌جوشد.

شاهد بر این مطلب، معراج پیامبر ﷺ است که حضرت در آنجا فرمود: چرا اینان که این دیوارها را می‌چینند: ﴿لَبِنَةٌ مِنْ ذَهَبٍ وَ لَبِنَةٌ مِنْ فِضَّةٍ﴾ (بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۴۸) گاهی دست از کار می‌کشند؟ فرشته‌ها که خسته نمی‌شوند. فرشته‌ای که در خدمت حضرت بود، عرض کرد: یا رسول‌الله! اینها منتظر وسایل و مصالح ساختمانی هستند. حضرت فرمود:

کدام مصالح ساختمانی؟ عرض کرد: ایمان، عمل صالح، لاله الا الله و سبحان الله. اینان باید مصالح بدهند تا فرشته‌ها بسازند.

نقش سیاست متعالیه

این چهار مقطع باید به دست انسان و بر اساس مبانی حکمت متعالیه و سیاست متعالیه ساخته شود. ساختن این چهار مقطع بدون راهنما، رهبر و قانون و بدون همکاری، هماهنگی و هم‌آوایی ممکن نیست. سیاستی که بتواند این چهار مقطع را اداره کند، سیاست متعالیه خواهد بود؛ اما چون این سیاست، الهی‌اندیش و متعالیه است، همچون حکمت متعالیه در عین تعالی، متدانیه نیز هست. در بیان نورانی امام سجاد علیه السلام در صحیفه سجادیه درباره ذات اقدس اله آمده است: «الدَّانِي فِي عُلُوِّهِ، وَالْعَالِي فِي دُنُوِّهِ» (صحیفه سجادیه، دعای ۴۷، ص ۲۱۰). این چنین نیست که خداوند در عرش حاضر باشد، اما کنار ما نباشد. لذا حکمتی هم که از او و اسمای حسناى او دم می‌زند، در حالی که متعالیه است، متدانیه نیز هست و در حالی که متدانیه است، متعالیه نیز هست. به هر روی، این جزئیات را صدرالمتألهین با عنوان «متعالیه فی تدانیها و متدانیة فی تعالیها» بازگو کرده است؛ اما سرخط اصلی از آن مرحوم بوعلی است که مسئله عبادت، زهد، عرفان، سیاست و نبوت را به بیانی که ذکر شد، مطرح کرد.

مرز حکمت متعالیه

حکمت متعالیه فقط در سخنان و آرای صدرالمتألهین خلاصه نمی‌شود. ایشان در چهار قرن پیش مطالبی فرموده است و اگر الآن حضور داشت، کامل‌تر و جامع‌تر بیان می‌کرد. در حکمت متعالیه، انسان باید این سیر چهار مرحله‌ای دنیا، برزخ، قیامت و بهشت را بسازد و نشئه طبیعت، مثال و عقل خود را تدبیر کند. او برای طی این مسیر نیازمند قانون و راهنما می‌باشد که همین سیاست متعالیه است. بنابراین همه ظرفیت حکمت متعالیه برای آن است که همه مراتب انسان را در دنیا، برزخ، قیامت و بهشت تأمین کند و او را به عقل برساند: «إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلْئِقِيهِ» (سوره انشقاق، آیه ۶) این می‌شود سیاست متعالیه در عین تدانی که برگرفته از حکمت متعالیه در عین تدانی است.

اصول، فروع و اجتهاد فراگیر

امروزه ما مسائل مستحدثه را بر اساس فقه پویای جواهری حل می‌کنیم و بر اساس آن، قانون اساسی تدوین شده و مجلس پدید آمده است و بیش از سی سال مجلس شورای اسلامی دست‌اندرکار تنظیم قوانین بر اساس مصوبات فقه جواهری بوده است. این بیان نورانی هم از امام صادق علیه‌السلام و هم از امام رضا علیه‌السلام رسیده است که: «عَلَيْنَا إِلقاءُ الْأُصُولِ إِلَيْكُمْ وَعَلَيْكُمْ التَّفَرُّعُ». (وسائل الشیعة، کتاب القضاء) شما باید مجتهد باشید و توقع نداشته باشید تک‌تک مسائل را ما به شما بگوییم؛ بلکه ما اصول را القا می‌کنیم. البته این القای اصول، اختصاص به فقه ندارد؛ بلکه شامل فلسفه، کلام، اصول، حقوق و مانند آن نیز می‌شود.

معرفت‌شناسی دین

مشکل آن است که ما با مثله کردن دین و مصادره عقل - که بخش مهمی از منبع معرفت‌شناسی دین است - به این نتیجه رسیدیم که عقل، امری بشری است و بر این اساس، دین را در نقل خلاصه کردیم و اگر عقل به مطلبی دست یافت، آن را در برابر دین قرار دادیم و گفتیم عقل بشری این را می‌گوید و دین آن را؛ در حالی که عقل، الهام الهی است؛ همان‌طور که نقل انزال الهی است؛ هم الهام الهی حجت است: ﴿فَأَلَّهْمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ (سوره شمس، آیه ۸) و هم انزال الهی ﴿بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلَهُ﴾. (سوره اسراء، آیه ۱۰۵) ما با کنار گذاشتن عقل که از مهم‌ترین راه‌های کشف دین است، عقل را متعلق به بشر و دین را متعلق به خدا پنداشتیم و بدین ترتیب، تعارض میان علم و دین برقرار کردیم؛ در حالی که دین آن چیزی است که ذات اقدس اله فرموده است که همان وحی است و این وحی مقابل ندارد. عقل در برابر وحی نیست، در برابر نقل است. جناب حکیم سنایی می‌گوید: کسی حق ندارد با بود پیامبر، اسم عقل را ببرد؛ زیرا او شهود دارد، با علم غیب حرف می‌زند و معصوم است. وحی مقابل ندارد و او معصوم است؛ ولی عقل با خطا همراه است. آن شهودی است و این حصولی؛ آن از غیب و شهادت با خبر است و این از صغرا و کبرا مدد می‌گیرد:

مصطفی اندر جهان، آنکه کسی گوید که عقل

آفتاب اندر سماء، آنکه کسی گوید سُها

سُها یک ستاره ضعیفی است و بین پزشکان چشم رایج بود که وقتی می‌خواستند چشمی را معاینه کنند، اگر آن شخص می‌توانست ستاره سها را ببیند، چشم او قابل درمان بود و اگر نمی‌توانست، می‌گفتند چشم او آسیب دیده است.

بنابراین عقل در مقابل نقل است، نه در مقابل وحی. اگر آنچه را می‌فهمیم، مبتنی بر عقل تجربی یا تجربی باشد، نه وهم و خیال و قیاس و گمان، حجت شرعی است. اینکه در اصول می‌گویند مخصص یا مقید لَبی حجت است، به این معناست که اگر عقل به نتیجه قطعی رسید، باید آن را مخصص قرار داد. حال اگر عقل حجت شرعی نباشد، آیا می‌توان آن را مخصص حجت شرعی قرار داد؟ آیا با غیر شرع می‌توان دست از شرع برداشت؟ ما فقط با حجت شرعی، حجت شرعی دیگری را تبیین می‌کنیم. اگر عقل تجربی و تجربی شد، همچون نقل حجت است.

بنابراین اگر در حکمت متعالیه سخن از سیاست به میان می‌آید، برای این است که مثلث انسان‌شناسی، جهان‌شناسی و پیوند انسان و جهان در حکمت متعالیه جایگاه خود را دارد. حکمت متعالیه در پاسخ به چیستی انسان، او را حی متألّه می‌داند و بر آن است که از نظر امتداد، دارای چهار مقطع و از نظر ابعاد هستی، سه مرتبه‌ای است: طبیعت، مثال و عقل. این مجموعه را باید سیاست اداره کند که کلیاتش را نقل و عقل گفته‌اند و جزئیات آن را باید بر اساس مقطع زمانی استخراج و اجتهاد کنیم.

سیاست متعالیه به انسان می‌آموزد با آتش بازی نکند، باعث اختلاف نشود، هر چه را می‌داند خلاف است، نگوید، راهی که می‌داند خلاف است، نرود و طرحی را که می‌داند ناصواب است، ارائه نکند و ...

البته به تعبیر علامه طباطبایی، اختلاف نظر که اختلاف قبل از علم است، مادامی که در کنار شاهین عدل باشیم خوب است، مانند اختلاف محققان و پژوهشگران که همچون تفاوت دو کفه ترازو است، محمود، ممدوح و مقدس است؛ زیرا هر دو طرف تلاش می‌کنند وزن با موزون هماهنگ باشد و این اختلاف رفع شود؛ اما از آن به بعد که اختلاف بعدالعلم است، آفت و آسیب خواهد بود.

حضرت امیر علیه السلام فرمود حکومت «عَفْطَةُ عَنَز» (نهج البلاغه، خطبه ۳، ص ۵۱) است. انسانی که حی متألّه نیست و فقط جانوری گویاست، برای «عَفْطَةُ عَنَز» به جان انسان‌های دیگر می‌افتد؛ اما سیاست متعالیه به دنبال این نیست و در آن تنها مسئله علم مطرح نیست و

علم را حکمت نظری به عهده دارد. حکمت متعالیه و سیاست متعالیه با باید و نباید همراه است و به جامعه می‌فهماند برای «عَفْطَةُ عَنز» به جان هم نیفتند. راستگوتر از علی علیه السلام کیست؟ اگر می‌خواهیم دچار نابودی و انحطاط نشویم، باید به طرح مباحثی از این دست در سیاست پردازیم، وگرنه انحراف سیاسی پدید می‌آید و لازمه آن انحراف از معارف و فکر الهی و عمیق دینی است؛ زیرا سیاستی که در جستجوی «عَفْطَةُ عَنز» است، دیانت متناسب با خود را طلب می‌کند.

نمونه هایی از سیاست متعالیه

یک نمونه از سیاست متعالیه امام خمینی ره است که اندیشه‌ای نبوی داشت و محدود به مرز ایران و خاورمیانه نبود. همچون پیامبر صلی الله علیه و آله که بعد از آرام کردن حجاز فوراً به امپراطوری‌های ایران و روم نامه نگاشت؛ امام نیز برای ابرقدرت اتحاد جماهیر شوروی نامه نوشت؛ مقام معظم رهبری و خلف صالح امام نیز در نشست هزاره ادیان، پیامی مشابه پیام امام ارائه کرد.

هیئت ایرانی که نامه امام^۱ را برای آقای گورباچف برد، برخلاف معمول که هیئت‌ها نامه خود را فقط تسلیم می‌کنند، این نامه را به مدت یک ساعت به او تعلیم کرد و او فقط گوش می‌داد. بسیاری از مطالب این نامه مربوط به حکمت متعالیه است که این می‌شود سیاست متعالیه. اگر اندیشه کسی در حد و مرز یک کشور باشد، دیگر نمی‌تواند منتظر وجود مبارک ولی عصر علیه السلام باشد و نمی‌تواند «لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» و «ذِكْرِي لِلْبَشَرِ» و حامل پیام «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» باشد و در نتیجه دیگر سیاست متعالیه نمی‌خواهد.

مهم‌ترین حرف آقای گورباچف در پاسخ نیم‌ساعته خود، این بود که این دخالت در شئون داخلی یک کشور است. هیئت ایرانی هم ظرف بیست و پنج دقیقه پاسخ وی را داد و مهم‌ترین سخن خطاب به وی این بود که شوروی از اعماق زمین آن تا اوج آسمان مال شماس است و کسی دخالت نکرده است؛ اما این نامه با هویت شما کار دارد. آیا شما همچون درختی هستید که بعد از مرگ می‌پوسید یا اینکه مرگ از پوست به درآمدن است و شما مرغ

۱. برای مطالعه متن کامل نامه امام خمینی ره به میخائیل گورباچف. ر.ک: *آوای توحید*، یا صحیفه امام،



باغ ملکوت هستید که با مردن پر می‌کشید؟ این نامه کاری با نفت و گاز و رژیم حقوقی دریای خزر و آسمان شما ندارد؛ بلکه با هویت شما کار دارد. شما بعد از مرگ چه می‌شوید؟ اینجا بود که صورت او دگرگون شد و هیئت ایرانی با آنها خداحافظی کرد.

نتیجه

سیاست متعالیه که در امتداد جایگاه نبوت قرار دارد، سیاستی جهانی و فراگیر است و تدبیر انسان در مراتب وجودی سه‌گانه‌اش در این عالم را بر عهده دارد. حکمت نظری متعالیه که پشتوانه حکمت عملی و در نتیجه پشتیبان سیاست متعالیه است، با تکیه بر آموزه‌های دینی انسان را حی متأله می‌داند، نه حیوان ناطق و برآن است که مقاطع چهارگانه دنیا، برزخ، قیامت و بهشت به دست خود انسان ساخته می‌شود و تنظیم این امر با سیاست متعالیه است؛ اما تعریف انسان به حیوان ناطق که مبنای سیاست غیر الهی است، مایه انحطاط و سقوط خواهد بود.

منابع

۱. قرآن کریم.
 ۲. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام.
 ۳. صحیفه سجادیه، قم: نشر الهادی.
 ۴. ابن نعمان (مفید)، محمد، (۱۴۱۳)، آمالی المفید، قم: کنگره شیخ مفید.
 ۵. ابن سینا، حسین بن عبدالله، الاشارات و التنبیها.
 ۶. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۸)، آوای توحید، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
 ۷. حر عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۲۴)، وسائل الشیعة، بیروت: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث.
 ۸. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۲۴ و ۷۴.
 ۹. موسوی خمینی، سید روح الله، (۱۳۸۲)، مصباح الهدایة الی الخلافة والولاية، مقدمه و شرح سیدجلال الدین آشتیانی.
- _____، (۱۳۷۸)، صحیفه امام، ج ۲۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.